



معارف دینی در دنیای جدید

نویسندگان: ویلیام چیتیک (fa/article/author/177/)

منبع: نقد و نظر 1378 شماره 1 و 2 (fa/article/journal-number/12988/%D9%86%D9%82%D8%AF-/)
 1-88-%D9%86%D8%B8%D8%B1-1378-%D8%B4%D9%85%D8%A7%D8%B1%D9%87-1-
 2-88-%D9%88-2)

حوزه های تخصصی:

حوزه های تخصصی (fa/article/field/3363/%D8%AD%D9%88%D8%B2%D9%87-/)

• (%D9%87%D8%A7%DB%8C-%D8%AA%D8%AE%D8%B5%D8%B5%DB%8C

< علوم اسلامی (fa/article/field/71/%D8%B9%D9%84%D9%88%D9%85-/)

(%D8%A7%D8%B3%D9%84%D8%A7%D9%85%DB%8C

< منطق، فلسفه و کلام اسلامی (fa/article/field/2084/%D9%85%D9%86%D8%B7%D9%82-/)

%D9%81%D9%84%D8%B3%D9%81%D9%87-%D9%88-

%DA%A9%D9%84%D8%A7%D9%85-

(%D8%A7%D8%B3%D9%84%D8%A7%D9%85%DB%8C

< کلام (fa/article/field/2118/%DA%A9%D9%84%D8%A7%D9%85/)

کلام جدید (fa/article/field/2162/%DA%A9%D9%84%D8%A7%D9%85-/) <
(%D8%AC%D8%AF%DB%8C%D8%AF

رابطه دین، دنیا، اخلاق >

(/fa/article/field/2168/%D8%B1%D8%A7%D8%A8%D8%B7%D9%87-
%D8%AF%DB%8C%D9%86-%D8%AF%D9%86%DB%8C%D8%A7-
(%D8%A7%D8%AE%D9%84%D8%A7%D9%82

دریافت مقاله

دریافت فایل ارجاع: RIS (پژوهیار، EndNote ، ProCite ، Reference Manager)
(/fa/article/export-ris/68201) | BibTex (/fa/article/export-bibtex/68201

چکیده

متن

نقدونظر: موضوع بحث، سنت و تجدد است. شماره گذشته «نقد و نظر» درباره سنت گرایان بود و موضوع این شماره، سنت و تجدد است. نخستین سؤال درباره ایضاح مفهومی واژه‌های مدرنیته، مدرنیسم و مدرنیزاسیون است. حضرتعالی چه تفاوت‌هایی میان این الفاظ مبینید؟ آیا قائل به تفاوت‌های مفهومی در این مورد هستید یا خیر؟

البته در زبان انگلیسی این تفاوتها روشن است. من به طور کلی، چندان در این گونه بحثها شرکت نمکنم و کاری به تجدد و سنت ندارم. خودم را نیز در زمره سنت گرایان نمدانم و کار خودم را مکنم و مشغول تحقیق در معارف الهی هستم و این که اینها را به غربیان معرفی کنم. قصد من آن نیست که برای مسلمانها چیزی بنویسم؛ البته مسلمانهایی که در غرب زندگی میکنند و با من هم زبان هستند، ممکن است از نوشتههای من استفاده کنند، اما این بحثها برای من زیاد معنا ندارد که برویم در تعاریف و ببینیم فرق این واژه با آن واژه چیست. اینها از بحثهای ریز فلسفی و کلامی است و من زیاد علاقهای به بحثهای کلامی ندارم. به نظر من، هرچه بیشتر به کلمات پردازیم اصل مطلب را فراموش خواهیم کرد. اصل مطلب در جای دیگر است و این که سنتگرایان آمدند و اینها را در مقابل هم نهادند و فلسفه و ایسم ساختند و در کنار هم گذاشتند، برای من جذاب نیست. من کتابهای شووان را در جوانی خواندم و خیلی هم استفاده کردم و برای من روشن شد که بین تمدن سنتی و جدید چه تفاوت‌هایی وجود دارد. انتقادهایی که از تمدن جدید کردند برای من خیلی مفید بود. اما در حال حاضر، از این مرحله گذشتهام و علاقهای ندارم که وارد این بحثها بشوم. این است که اگر اجازه بدهید از موضوع کار خودم صحبت‌کنم.

نقدونظر: نزاع اصلی در کجاست؟

× در چندین مورد است که به یکی دوتا از آنها اشاره میکنم. از دید من که در آنجا متولد شدهام و کسی بودم که در جوانی به دین علاقه نداشتم، دانشگاه که رفتم کنجکاو شدم و برخورد من با کتابهای سنت گرایان برایم مفید بود؛ مقداری جریان تاریخ را برای من روشن کرد و متوجه شدم که فرق بین تمدنهای جدید و تمدنهای دیگر چیست و در کجاست. من به عنوان یک مسیحی معمولی بزرگ شدهام و همیشه به ما یاد دادهاند که مسیحیت راه درست است. اما برای من مشکل بود که قبول کنم راه حق و حقیقت، تنها یکی است و آن هم مسیحیت، آن هم این فرقه، که تازه کاتولیکها، ارتدوکسها را قبول نداشتند. این بود که زیاد رویش فکر نکردم؛ برای این که مذهب برای من مهم نبود. ابتدا، زمانی که دانشجوی سال دوم در دانشگاه ژاپن بودم، در مورد آیین بودا خواندم و کمی با آن آشنا شدم. بودا مخصوصا هنرش برای من مفید بود؛ اما مفیدتر، روشن کردن این مساله است که ادیان الهی (اگر بخواهیم از اصطلاحات اسلامی استفاده کنیم) و اساسا همه عالم، از یک جا سرچشمه مگیرند و به یک جا برمیگردند یعنی مساله توحید و تمدن بر پایه توحید ساخته شد. لازمه توحید چند چیز است: یکی به (لسان اسلامی) نبوت است؛ یعنی این که کسی از طرف آن منبع واحد تعیین شده باشد، و این که انسان به دستخودش و به نیروی خودش نمیتواند به آن برسد. این موضوع در تمام ادیان مطرح میشود و من ادیان الهی را مگویم ولی باید بین ادیان الهی و ادیان سنتی و ساخته دستبشر، که بسیار کم است و شاید از قرن پانزدهم به بعد شکل مگیرند، تمیز قائل شویم. برای من لازم بود که درک کنم اصولا در جهان، یک وحدت نهایی و مبدا برقرار است و از لوازمش تکثر موجودات و تکثر ادیان است.

قرآن مگوید پیامبران زیادی فرستادیم، اما پیغام اصلی یکی است و آن هم توحید است. تنها شرایع و مسالک فرق میکند. قبلا من از قرآن هیچ خبر نداشتم. الآن در آمریکا اسلام به صورت یک دین بدوی و دین بربرها معرفی شده است و هیچ کس به آن به عنوان یک دین صحیح آسمانی توجه ندارد. البته در بعضی جاها اسلام، خوب تبیین میشود، ولی به طور کلی آمریکاییان و غربیها دید خوبی نسبتبه اسلام ندارند. این مساله را نسبتبه آیین هندو و بودا مگویم.

نقدونظر: آیا دین بودا وضعیتش در غرب، بهتر از اسلام است؟

× روبهمرفته، بله بهتر است و این دلایل تاریخی مختلفی دارد. یکی این که، برخوردی بین مسیحیت و آن ادیان نبوده است. با آن که اغلب روشنفکران غربی نسبتبه دین مسیحیت یا یهودیت اعتقادی ندارند، اما همان تعصبی را نسبتبه اسلام دارند که در قدیم مسیحها داشتند و یا امروزه مسیحیان معتقد دارند. این تعصب فرقی نکرده است. ولی با آیین هندو، آیین بودا، آیین کنفوسیوس و آیین تائو هیچ وقت چنین برخوردی نداشتند.

دوم: مسیحیت تکیه چندانی بر روی سلطه و اتوریته و قدرت خدا ندارد، به آن صورت که انسان [غربی] بدش بیاید که ببیند یک امری میکند. البته در آنها هم روشهای منظمی هست که باید از آنها پیروی کنیم، ولی اول که نگاه میکنیم مبینیم مسیحیتبه این مساله زیاد توجهی ندارد و آزاد است. برای غربیها این آزادی صوری خوب است و جذب آن میشوند. اما اسلام نه! به نظر آنها، به اندازه مسیحیت و یهودیت جنبه معنوی و بعد درونی ندارد؛ به طور کلی مردم غربی این طور فکر میکنند. خلاصه این مساله به اصطلاح سنتگرایان یک حقیقت واحد است و این حقیقت واحد، تجلیات مختلفی دارد، روشها و راههای مختلفی دارد که بالاخره همه را به هدف نهایی سوق میدهد. چرا که سعادت و خوشبختی بشر به اصطلاح اسلام در این دنیا درست نمیشود و نمیتواند درستشود. بالاخره معاد است و زندگی پس از مرگی وجود دارد.

نقدونظر: منظور شما کتاب وحدت متعالی ادیان، نوشته شووان است؟

× همه کتابهای شووان و گنون به این مساله توجه دارند؛ خصوصا آن کتاب معروف شووان که نام بردید. و البته کتابهای دیگر شووان هم همین طور است. بیست جلد کتاب شووان، هر کدام به گونهای به این موضوع پرداخته است.

نقدونظر: بپردازیم به موضوع دوم که علاقه شما را برانگیخت.

× موضوع دوم به نظرم این بود که چطور دنیای غرب که من در آن بزرگ شده‌ام با تمام تمدنهای دیگر فرق میکند و ریشه‌هایش کاملا در هواست و منشا سنتی ندارد، بلکه ریشه بشرگرایی و انسان محوری دارد. گنون در کتابهایش این را مطرح میکند و شووان نیز به همین ترتیب. وقتی سؤال برای خودم مطرح شد در جایی خواندم که متفکران اسلامی و عرفای اسلامی روی این مساله کار میکنند. فقط برای این که اسلام و تعلیمات اصیل آن را به غریبه‌ها معرفی کنم و آنها بدانند که روشهای دیگری نیز، مثل اسلام، هست؛ و مساله انسانشناسی در اسلام به خوبی مطرح شده بود و این که انسان چیست؟ اینها برای من مهم است، ولی درمقایسه با بحثهای جدید فلاسفه و علوم جدید مبینیم که آنها انسانشناسی، مخصوصا جهان شناسی، را رها کرده‌اند. وقتی به چشم سنتی و دینی به مسائل نگاه میکنیم مبینیم مهمترین مسائل جهان شناسی در دین مطرح میشود و اساسا این مسائل برای علوم جدید قابل درک نیست.

آنچه دانشمند مگوید عوامالناس قبول میکنند. دانشمند هم مثل کشیش، هر چه مگوید مردم قبول میکنند. هرچه پزشک مگوید مردم به خاطر سلامتشان قبول میکنند. اینها مطرح کردند که ریشه علوم جدید در کجاست و چه دیدی از بشر در اینجا وجود دارد و لازمه علوم جدید فراموش کردن حقیقت مطلق و خداوند است و علوم جدید با الهیات، به معنای اعم، جور نیست. چون اصولا علوم جدید کوتهپین هستند و ماورای افق را که نظریات خودشان است نمیبینند. مسائل مختلفی که کتابهای سنتگرایان بیان میکنند، به صورتی که در جوانی برای من مطرح بود، چیزهایی از این قبیل است که زندگی فایده‌اش چیست؟ خانه داشتن، زن داشتن، فرزند داشتن؟! آیا هیچ هدفی ماورای این وجود ندارد؟ ابتدا اینها برای من مسالهای نبود، ولی وقتی موضوع در مقابل تمدنهای دیگر مطرح میشود انسان مبینند که دانشمندان جدید خیلی با دید حقارت به انسان نگاه میکنند؛ حال آن که تمام سنتها معترف هستند به این که انسان یک جنبه الهی درش هست. من هر گاه به این بحث کشیده مشوم، به بچه‌ها مگویم اسطوره اساسی هر تمدن را که نگاه کنید مبینید انسان از بالا آمده است پایین؛ آسمانی بوده، به یک نحوی زمینی شده؛ و الآن وظیفه‌اش این است که دوباره آسمانی شود.

چه در آیین هندو و چه غیر آن، هر کدام به نوعی همین حرف را میزنند. فقط در تمدن جدید اسطوره این است که انسان از خاک شروع میشود و طی مراحلی به وضع فعلی ما میرسد که سرآمد همه چیز هستیم و از این بالاتر مآید؛ یعنی همان تکامل داروینیسیم. اما در بقیه تمدنها، ما در اول کار بالا بودیم و آمدیم پایین و دوباره باید بالا برویم. و این به کوشش خودمان است؛ اجباری نیست و طبیعت اقتضا نمکند که ما دوباره آسمانی بشویم؛ در دستخود ماست. تمدن جدید مگوید نه، اجباری است؛ یعنی همان طرز فکر داروینیسیم اجتماعی، که در قرن نوزدهم، انگلیسها برای بردن تمدن (به خیال خودشان) به تمامی جهان لشکرکشی کردند و مدعی بودند که ما از همه بهتر هستیم. طرز تفکر غرب این گونه است که ما از همه بهتریم، و این بر مگردد به فراموشی اصول الهی تمدن غربی مسیحیت و یهودیت. این که ما از بالا به پایین آمدیم فراموش شده است و این، خود دلایلی دارد و البته تاریخ تمدن غربی خیلی پیچیده است و دلایل مختلفی است که منجر شده به این نظر که بشر مستقل بالاترین مرحله تکامل است و ما هم که غربی هستیم بالاترین تمدن

هستیم. بعدا من متوجه شدم که این شعار ابلیس است (انا خیر منه) از لحاظ اسطوره، این خیلی مهم است که بدانیم معنای فکر غربی چیست و از کجا سرچشمه میگیرد.

اصالتبشر (اومانیسیم) اصل همه چیز است و سرچشمه همه چیز از بشر است و هیچ چیز ماورای آن نیست. نقدونظر: این گسست از اندیشه قدیم و ورود به اندیشه جدید چگونه صورت گرفت؟

این، مساله بزرگ تاریخ است. نظریات در این مورد، مختلف است. هر قرنی در بردارنده نظریه‌های مختلف فکری است. خلاصه کلام، به صورت اسطوره بیان کنم که رساترین زبانهاست؛ باید بگویم آدم هبوط کرد، و تا آدم به حالت غفلت است، هبوط ادامه دارد. نجات بشر در یادآوری و تذکر است. اگر فراموش کنی که کی هستی، در هویت کاذب غرق مشوی. مشکل اصلغربیها همین هویت کاذبی است که بر آنها حکمفرماست. تمام علوم جدید به این هویت اضافه میکنند؛ هر کسی به نوبه خود، نظریه برای خودش می‌آورد که حقیقتبشر را سیاسی، اجتماعی، بیولوژی، فیزیکی و اقتصادی معرفی میکند و هر کدام برای تجزیه و تحلیل بشر، نظری دارد.

اگر در ادیان مختلف دقت کنیم مبینیم که بشر موجودی غیر قابل تعریف است. اصل بشر، الهی است؛ چون از بالا به پایین آمده. اصل بشر غیرقابل شناخت است و مهمترین مقام بشر این است که بداند هیچ چیز نیست در این دنیا؛ در واقع مجموع تمام پدیدههاست. از راه جمع آوری به تمام حقیقتبشر نم‌رسیم، از راه نفس شاید. «من عرف نفسه فقد عرف ربه» و از آن راه به حقیقت رب می‌رسیم.

چون حق در کنه ذاتش، قابل شناخت نیست، بشر هم در کنه ذات خود قابل شناخت نیست. ما هیچ وقت خود را نخواهیم شناخت و هیچ وقت حق را نخواهیم شناخت. نه به معنای این که به هیچ ایمان داشته باشیم، نباید حقیقتخودمان را به طور موقعیتی تعریف کنیم. اگر خودمان را در یک موقعیت اقتصادی قرار دادیم و گفتیم انسان موجودی است اقتصادی، اشتباه کرده‌ایم. هویتحقیقی ما قابل شناخت نیست؛ «خلق الله آدم علی صورته». اگر ما بر صورت الهی هستیم و کنه ذات حق غیر قابل شناخت است، کنه ذات ما هم غیر قابل شناخت است. هر زمانی که خودمان را در موقعیتی قرار دهیم، آنجا داریم اشتباه میکنیم؛ هویتحقیقی ما ماورای تمام پدیدههاست، کنه ذات ما غیر قابل شناخت است. به نظر من، اشکال اصلی تمام پیروان علوم جدید اینجاست که آنها موقعیت واقعی خود را نم‌دانند. هستی خود را در چیزی خلاصه میکنند که ذات و هستی آنها آن موقعیت نیست؛ خیلی بالاترند.

نقدونظر: در اینجا وارد جهان بینی دنیای متجدد مشویم. آیا تجدد نیز تعبدگرایی و اسطوره سازی خاص خود را دارد، یا فقط این ادیان بودند که اسطوره مساختند، یا تنها سنتبده که اسطوره مساخته است؟ آیا علوم جدید هم مبتنی بر تعبدگرایی خاص خود نیستند؟

مسلم است. البته کار اصلی من این نیست؛ من به طور تفننی به این مسائل نگاه میکنم و اصل مطلب به نظر من بیرون آوردن این معارف اصیل است که میتواند ما را کمک کند که بدانیم انسان چیست؟ جهان چیست؟ تحقیقات من بیشتر روی کتابهای قدیم متفکران بزرگ اسلامی است، مثل محال‌الدین ابنعربی که خیلی من روی کتابهایش کار کردم و یا مولانا. قصد من آگاهی دادن به مردم غربی است تا بدانند که مسائل خیلی عمیقتر از آن است که فکر میکنند. ولی من زیاد امید ندارم که کسی این کتابها را بخواند؛ زیرا دنیا به مرحله‌ای رسیده است که اکثریتحاضر نیستند فکر کنند که شاید دنیا دارد اشتباه میکند و این که ممکن است نهضت عظیم تاریخی تمدن یک اشتباه محض بوده باشد. مردم نم‌خواهند باور کنند؛ چون بالاخره زندگی خودشان را در همین راه باخت‌هاند. ولی بالاخره به کمک این قدما هر انسانی خدای خودش را میشناسد.

محال‌دین عبارتی دارد به عنوان «اله معتقد» یعنی الهی که مورد اعتقاد بشر است؛ بشر بدون اله نمی تواند زندگی کند؛ این که انسان بداند معبدی دارد و به آن معبد رو میکند. دانشمندان جدید غیر از این نیستند، آنها نیز معبدی دارند؛ اتفاقاً من همیشه این حرف را مزنم. عده‌ای از متفکران غربی هم همین را مگویند. وقتی که با دوستان حرف مزنیم مگویند دانشمندان رشته طبیعی هم همین طور هستند.

اگر به اصطلاح بنیادگرایی توجه کنیم همین است. طرز فکر بنیادگرایی در مذهب، به نظر من پدیده جدیدی است؛ سابق که نبود. این پدیده در مسیحیت و در ادیان مختلف مطرح است. یک تعصب عجیب و غریب است. من این بنیادگرایی را یک پدیده جدید میدانم. محصول علوم جدید است. کسانی که در علوم جدید هستند فکرشان به این محدود میشود که این تنها راه حقیقت است. به هیچ عنوان حاضر نیستند قبول کنند که چیزی میتواند ماورای آن باشد. این غرور عجیب و غریبی است. آنهایی که میخواستند در مقابل علوم جدید مقاومت کنند، تنها راهی که پیدا کردند همین تقلید از روش آنها بود (آنها میگفتند ما هم باید سخته عقاید خودمان بچسبیم). به نظر من، بنیادگرایی پدیده‌های است در میان دانشمندان عالم. البته بهترین دانشمندان معتقدند که هیچ نمیدانند. دانش یعنی این که ما برسیم به این مرحله که هیچ نمیدانیم؛ علم یک فرضیه است که بعدها ممکن است عوض بشود؛ مخصوصاً علوم جدید.

نقدونظر: به نظر میرسد که این بنیادگرایی دینی، شاید عکسالعملی در مقابل پوزیتیویستیهای منطقی بوده است.

× آنها هم همین تعصب را نسبت به کار خودشان دارند، ولی پوزیتیویسم (که در عالم فلسفه است) متأسفانه خیلی محدود است. علوم مهندسی خیلی وسیع است. ما چند نوع دانشمند داریم: فیزیکدان، پزشک، شیمی‌دان و.... در دانشگاه ما گروه فلسفه شاید بیست نفر باشند، اما گروه علوم شاید به چهارصد، پانصد نفر برسند. تقریباً 95 درصد از این دانشمندان در علوم، بنیادگرا هستند.

نقدونظر: شاید بتوان گفت که این عکسالعملی بود در مقابل بنیادگرایی علوم و یا علوم اثباتی.

× تازه پوزیتیویستها این طرز تفکر را از علوم یاد گرفتند. قبول کردند که ارتدوکسی امروز علم است. کشیشهای ما دانشمند هستند، و این دانشمندان حقیقت را بیان میکنند و ما هم از آنها پیروی میکنیم.

نقدونظر: آیا بنیادگرایی دینی، نوعی دینداری سنتی است؟

× من نمیدانم در ایران، شما از این کلمه چه میدانید؟ من کلمه فاندامنتالیسم را مگویم. اگر بخواهم آن را تعریف کنم، وقتی که از مسیح صحبت میکنیم باز فرق میکند با وقتی که آن را به مسلمین نسبت مدهیم. میتوان گفت کاملاً جنبه‌های مختلف دارد. یکی تکیه بر روی سیاست و اجتماع، خیلی مهم است. فراموش کردن سنتهای عقلی در دین از ویژگیهای بنیادگرایان است. به تازگی کتابی را یکی از بنیادگرایان مسیحی نوشته است که خیلی کتاب خوبی است. درونمایه این کتاب این است که چرا بنیادگرایان هیچ سنت عقلی ندارند و توجه به عقل ندارند. واقعاً همین طور است؛ عقل به معنای سنتناش، در مسیحیت در اسلام، در میان بنیادگرایان مطرح نیست. فلسفه و عرفان به این معنی که به اصول دین با عقل خود نگاه کنند و درک کنند، و آن موقع فروع را مطرح کنند، تقریباً در بنیادگرایی مسیحی از بین رفته است. اگر به سابقه‌اش هم نگاه کنیم، اغلب آنان مهندس بودند. آنها نسبت به دین، طرز فکر عجیبی دارند و مگویند فقط کتاب مقدس، منبع ماست ولی وقتی میخواهند تفسیر کنند، به وسیله علوم جدید تفسیر میکنند و میدانیم که خیلی مدرنتر از مدرنیستها هستند.

نقدونظر: بنیادگرایی دینی طبق تفسیری که جناب عالی دارید، با نوعی دینداری متجددانه سازگار است؛ بلکه

فرا تر از تجدد است و کاملا میخواهد دین را مدرن کند. منتها با تکیه بر ظواهر نصوص، بدون دخالت دادن عقل، و تفسیر کردن این نصوص، متناسب با پیش فرضهای علوم خودشان.

× دقیقا همین است. علوم برایشان خیلی مهم است، درباره علوم خیلی بحث میکنند. ولی من شخصا به علوم علاقهای ندارم، ولی از آنجا که استاد دانشگاه هستم باید این بحثها را بخوانم. این چیزهایی که مگویند، خیلی سطحی است و نمیتواند عمیق باشد. دانشمندان پیش فرضهایی دارند و محال است بدون این پیشفرضها قدمی بردارند.

شوماخر در کتاب راهنمای سرگشتگان بحث جالبی میکند درباره ایمان و اعتقاد. او مگوید انسان نمیتواند بدون ایمان و اعتقاد باشد؛ ولی بعضها جلو آن خط مکشند و مگویند ایمان من تا همین جاست. دانشمندان جدید پاییشان همه، ایمان و اعتقاد است؛ ولی خط مکشند تا سطح پایین. یک آدم معمولی خط نمکشد و مگوید میتوانم شناختی بالاتر داشته باشم.

نقدونظر: تمدنی که در حیطه دنیای اسلام به وجود آمد، آیا مبنای دینی داشته یا بدون مبنای دینی بوده است؟ علوم جدید مبنای دینی این تمدن را فراموش کردند؛ آیا شما برای این تمدن، مبنای دینی تصور میکنید؟

× کدام تمدن؟ بله، تمدنهای چین و هندوستان؛ به طور کلی تمدن از واژه مدینه به معنی شهرسازی مآید. آن جاهایی که شهرهای بزرگ داشتند خوب قدرت متمرکز میشود و علوم مختلف، هنرهای مختلف رشد میکنند؛ ولی جاهایی که انسانها ضعیفتر بودند خیر. همه اینها مبنایش جهانی بود که انسان پایین آمده و هدف زندگی و شهرسازی این است که او را به بالا بکشد. این بین سنت گرایان مشترک است. من این کتابها را در جوانی خواندم و تحقیق کردم و الآن هم که درس مدهم همین را مگویم. این فقط راهنمایی بود. دوست عزیز دارم که چینی است و تخصصش در آیین کنفوسیوس است. به سبک چینی منویسد (برعکس منویسد) «Tu.[Wiming]» ویمینگ اسم کوچکش است و اسم خانوادگاش دو است.

حالا کسی که مطالعه کرده در آیین کنفوسیوس نمیتواند انکار کند که انسان چگونه میتواند انسان باشد. تمدن چینی پایاهش این است: یاد گرفتن انسانیت، خلاصه کلام. یاد گرفتن چگونه انسان بودن. اگر نگاه کنید به آیین هندو، این همه ادیان مختلف، خدایان مختلف، حرفشان چیست؟ در هر کدام از اینها مگویند که این انسانی که شما هستید، ناقص هستید؛ شما کمالی دارید و کوشش برای رسیدن به مرحله بالاتر و آموختن چگونگی آدم بودن، باید هدف شما باشد. اگر نگاه کنید به تمدن جدید، اشکال تمدن جدید فراموشی انسان است، مبنایش فراموشی است و پنهان کردن انسان از خودش که کی هستیم. تئوریهای متعددی هست؛ آن ایسم، این ایسم، مارکسیسم و... که مطرح میکند روی هم، انسان چیست؟ هیچ کدامش به حقیقت انسان توجه ندارد، هیچ کدامش نمگوید انسان موجودی الهی است و میتواند برگردد به مقام الوهیت خودش. کلام مشترک در بین ادیان و سنتها به قول خودشان، در تمدن جدید فراموش شده است.

نقدونظر: ربط و نسبت سنتها دین چگونه است؟ آیا هر سنتی دینی است؟

× این مساله مربوط به استفاده از کلمه است. کلمه سنت را دکتر سیدحسین نصر، آن هم سی سال پیش وقتی که به انجمن فلسفه در ایران آمد باب کرد. بیچاره دکتر نصر نمیداند که آنقدر این کلمه رایج شده است که مثلا الآن وقتی مگویند قهوهخانه سنتی، یعنی قلیان بکشید و نان سنتی بخورید. نمیدانست چقدر مبتذل خواهد شد این کلمه. البته کلمه سنت را بعضها میخواهند به آن مفهومی که دکتر نصر در نظر داشت، احیا کنند ولی به نظر من زیاد هم موفق نشدهاند.

اگر من الآن میخواستم این مفهوم را به مردم معرفی کنم، واژه سنت را انتخاب نمیکردم، بلکه کلمه دین را به کار میبرد. چون سنت محدود است، ولی دین وسیع است و تمام جوانب انسان بودن را دربر میگیرد. تعلیمات الهی که در میان مآید، تمام را دربر میگیرد، ولی سنت محدود است و به نظر من دکتر نصر اشتباه کرده است. مردم این جور میفهمند.

نقدونظر: صرف نظر از برداشتهای غلطی که از سنت میکنند، اصولا آیا شما همه ادیان سنتی را ادیان الهی میدانید، یا ممکن است سنت نباشد و دین الهی نباشد.

× همین مشکل است که شووان و امثال او راجع به این کلمه خیلی صحبت میکنند، خیلی بحث میکنند، ولی چون کلمه مناسبی نیست، مجبورند یک کلمه بیاورند و به مردم بگویند خیال نکنید این سنتی که غیردینی است مورد نظر ماست؛ خیر، این ساخته بشر است و منظور ما نیست. این امر در کلیسای کاتولیک هم سابقه تاریخی دارد، خیلی مثبت است و به مفهوم تمام چیزهایی است که از اول توسط وحی الهی و آباب کلیسا به ما رسیده است، ولی به نظرم دین بهتر است.

نقدونظر: ترادیشنالیزم را در فارسی به استعلاگرایی معنی کردهاند، به سنت گرایان هم معنی کردهاند، منتها سنتبه معنای همین واژه، واژه کژتابی بود و مشخص نبود که چیست و پشتسرش چه تئوریهایی و چه مفاهیمی خوابیده است. این که ما معمولا قبل از شروع هر بحثی به ایضاح مفهومی میپردازیم، به خاطر همین دشواری است. الآن شهر را نوسازی میکنند، فکر میکنند متجددش کردهاند. آیا واقعا مدرن هم شده است؟ تجدد این نیست، تجدد یک امر اندیشه‌های است، ولی مدرنیزاسیون (نوسازی) اندیشه‌های نیست؛ چیزی است که مثلا در شهر تهران اتفاق افتاده، ولی آیا تهران واقعا مدرن هم شده است؟ حال سؤالی میخواهم بکنم که ممکن است خوششان نیاید. ما در دنیای جدید زندگی کنیم و حتی معارف اسلامی را هم برای دنیای جدید مسازیم، برای این که در این دنیا مخاطب داشته باشیم. آیا شما دنیای جدید را دچار بحران میدانید، یا دچار یک سری مشکلات و گرفتاریها و مسائل؛ یعنی بحران نیست ولی مشکلاتی دارد؟

× من آینده را پیش بینی نمکنم؛ در شرایط فعلی، وضع دنیای غرب خوب نیست. اگر بخواهیم متوانیم اسم آن را بحران بگذاریم؛ ولی کلمه بحران به این معناست که حتما یک چیزی اتفاق میافتد. ولی اعتقاد من این است که الآن دنیای جدید و علوم جدید سیطره قوای دارد؛ با این که مردم در غرب تا حد زیادی ناراضی هستند و مشکلات زیادی دارند و از زندگی خود راضی نیستند. آنها هم که کمی راجع به وضع خودشان فکر میکنند ناراضی هستند؛ چون مبینند تمام هدفهایی که جامعه آمریکا برایشان تامین میکند بی معنی است و نتیجهاش هیچ است، فووش این است که زندگی مادی مرفهی دارند. اما من کی هستم، هدفم از زندگی چیست و چرا به دنیا آمده‌ام؟ من در جواب، آیین هندو را مطرح میکنم، مخصوصا جهان شناسی و انسان شناسی این آیین را، تا خودشان متوجه شوند که چقدر با علوم جدید فرق دارد؛ چقدر نظر هندوهای سنتی (قبل از دوران مدرن) نسبتبه انسان و امکانات انسان، فرق میکند با چیزهایی که در علوم اجتماعی یا روان شناسی یا تمام درسهای دیگر مطرح میشود. همیشه بعد از درس به من میگویند خیلی از این درس متشکریم، شما چشم ما را باز کردید. سؤال اصلی این است که انسان کیست؟ مذاهب بزرگ، تمامشان به این توجه دارند. در هیچ یک از درسهای ما، حتی فلسفه، اصلا به سؤالهای اساسی توجه نمیشود. بیستسال پیش هر دانشجویی که سؤالاتی داشت و مشکلاتی در زندگی داشت، فلسفه میخواند؛ الآن نه، میروند دنبال ادیان؛ چون میدانند ادیان این مسائل را خوب روشن میکنند. خیلی کم اتفاق میافتد که کسی دین خودش را عوض کند. مثلا یهودی وقتی اسلام را مطالعه میکند، میگوید حالا مفهوم که دین من درباره چه هست. مثلا در

آیین کنفوسیوس که بچه‌ها می‌خوانند، مفهمند چه مسائلی در دینشان هست که الآن فراموش شده است و مثلا متوجه میشوند که در مسیحیت، کشیشان به این مسائل توجه ندارند؛ هم‌هاش مسائل اجتماعی و مسائل اخلاقی شده است. تازه مسائل اخلاقی هم مطرود است.

نقدونظر: در واقع، مطالعه در ادیان دیگر فهمشان را نسبتبه دین خودشان تعمیق میکند.

× من در حدود ده دانشجو را میشناسم که گفتند خیلی ممنونم؛ من تازه دین خودم را میشناسم، این مسائل انسانی است. مگویند ما فکر میکردیم که ادیان قدیمی است و به درد نم‌خورد.

نقدونظر: سؤال دیگر این است که آیا در دوران تجدد میتوان طرز تفکر و نحوه عیشتستی خود را حفظ کرد؟ × دو امر مطلق در اینجا وجود ندارد؛ نسبی است. من از شما سنتتار میتوانم زندگی کنم؛ یعنی دینتار. مبینیم بعضی جدتار مگیرند و برخی بی توجهتارند. از این مطلب درک این که اصول دین چیست و آن که واقعا برای زندگی بشر مهم است و اهمیت این کتابها و این سنتگرایان همین است که مردم را از ظاهر به باطن توجه دهند که به ظواهر امر اکتفا نکنند. توجه به این مساله نکنند که این کشیش ریاکار است و خودش عمل نم‌کند. توجه به سؤالهای اصلی که مطرح میشود و روش حل این سؤالها داشته باشند، و این که فقط از دین است که میتوانیم هم سؤال کنیم و هم پاسخ سؤالها را بخواهیم و هم روش عملی پیدا کنیم برای حل این سؤالها. اینها مگویند این کلیسا را دنبال کنید، این دین را دنبال کنید، هر کسی آزاد است و هر طور که میخواهد به خدا برگردد.

حالا این امر با این که قلیان بکشیم یا چای و قهوه سنتی بخوریم، هیچ ربطی ندارد؛ چون مفهومش این است که انسانی که به دین اعتقاد ندارد سوار ماشین نشود. این حرفها نیست. وقتی صنعت را قبول میکنیم، همراه با آن، چیزهای دیگر هم مآید. اینها نم‌گویند شما برگردید به سه قرن قبل اصفهان و یا قرون وسطی. این که هر فرد میتواند زندگی خودش را معتدل بکند، میتواند از افراط به تفریط برود، میتواند انسان از وسایل غیر لازم استفاده نکند، میتواند تلویزیون نداشته باشد. ضرر و سود را باید سنجید. مثلا مگویند برای تقویت روابط خانوادگی بچه‌ها باید تلویزیون داشته باشیم، باز اگر انسان در کار جدی باشد راه حل پیدا میشود، ولی راه آسانی نیست. در دنیایی که انسانیت را فراموش کرده، مشکلترین کار این است که یاد بگیریم که چگونه انسان باشیم؟ هیچ فرمولی برای این مساله نیست. قدر مسلم این است که این راه خارج از دین، به نحوی که اینها مگویند، نیست. برای این که یک حقیقت متعالی هست که سرچشمه تمام حکمت و رحمت و خوبیهاست و اگر از آنجا کمک نگیریم به هدف انسانی خودمان نخواهیم رسید.

نقدونظر: ببینید ما میتوانیم از یک قسمتی از بحثها بگذریم؛ یعنی ما این تعادل را ایجاد کنیم، ولی مهمترین مشکلترین مساله این است که عقلانیت جدید با عقلانیتستی در تعارض است.

× راه حلی ندارد؛ زیرا همچنان که موضوع یک ساختمان اجتماعی، یک نظام یا سیستم اداری را وقتی ایجاد میکنیم این که هم‌هاش سنتباشد، امکان ندارد. این برخلاف سنت است. در آیین بودا دستورالعمل خیلی جالبی است که به نظر من در اسلام نیز وجود دارد. در مسیحیت، در قرون وسطی، مساله به این صورت مطرح بود: دستور این است که استاد حق ندارد به کسی حرفی بزند، قبل از این که از او سؤال کنند. یعنی خاموشی در آیین بودا. تبلیغ نیست، طلب است. تبلیغ را طلب نم‌کند. بزرگان از راه اشراق به عرفان رسیدند. شما اگر میخواهید یاد بگیرید بروید و برسید. من شخصا معتقدم بر کسی نباید حقیقت را تحمیل کنیم؛ باید دنبال کند، برود و خودش کشف کند؛ اگر به او بگویی، ممکن استحس کند، ولی چیزی یاد نم‌گیرد. این تقلید است و تقلید در اصول دین حرام است و باید خودتان بشناسید. به نظر من، در سنت هم همین طور است.

بپرسید ولی اگر نپرسید مشکل خودتان است، نه این که اهل ذکر تحمیل کند.

نقدونظر: الآن طلب را چگونه ایجاد کنیم؛ نه این که ما ایجاد کنیم، چه نکاتی را رعایت کنیم تا طلب ایجاد شود. راهکار ایجاد طلب چیست؟

× به نظر من تنها راهش این است که هر کسی خودش کاری را که از دستش ساخته ستبکند و هر کسی باید در راه طلب علم باشد و راه را باز کند برای دیگران. من اصولاً نسبتبه تمام تشکیلاتی که درست کردند برای این که جامعه جدید را ادامه دهند، شک دارم. ایوان ایلچ از نقادان بسیار معروف است. حرفش این است که تنها راه آموزش واقعی از اولین گام این است که تمام مدرکها از بین برود در دانشگاه، مدرک نباشد. یعنی کسی که فقط میخواهد علم یاد بگیرد، برود دنبال استاد. در آمریکا هم همین جور مثل اینجا، همه دنبال مدرک هستند برای معاش. مگویی مدرک نباشد تا اهلش، یعنی کسی که طلب دارد برود دنبالش؛ کی درس مدهد، کسی که اهل علم باشد (من این حرف را خلاصه کردم). او کتابی دویست صفحه‌ای دارد. کتاب دیگرش که خیلی مهم است، انتقام الهی از طب نام دارد. او در این کتاب نشان مدهد که انگیزه‌های طب جدید، غرور و سرکشی علیه انسانیت، و ساختن انسان به عنوان یک خدای ابدی است، یک موجود ابدی؛ طب جدید اصولاً استقلال انسانها را از بین مبرد. او دلایل مختلف دارد، بعضی پزشکی است و بعضی هم مربوط به ساختمان بیمارستانها.

خلاصه کلام ایوان ایلچ که چندین کتاب درباره تمدن جدید دارد، این است که هر موقع سازمانی درست میکنند برای تعدیل وضع فعلی، نتیجه‌اش عکس میشود. وقتی مدرسه درست میکنند، آن کسانی که خوش نیت بودند یک هدفی داشتند، ولی نتیجه‌اش عکس میشود. همه سازمانهای مدرن برخلاف اهدافشان عمل میکنند؛ بیمارستانها باعث شده‌اند که این همه بیمار زیاد شود. در غرب عکسالعمل شدیدی نسبتبه طب جدید هست. دکتر هیچ رابطه انسانی با مریض ندارد. من مبینم سازمانهای اجتماعی کمکنمکنند به اصل مطلب و مثلاً کاری که ما برایشان در دانشگاه میکنیم درستخلاف کاری است که استادان دیگر میکنند. برای این که ما واقعا میخواهیم دانشجو چیزی یاد بگیرد و با مسائل روبه رو شود و به بحران معنوی خودش برسد و بدون طلب درونی به جایی نمیتواند برسد و نباید کورکورانه پیروی کند که بگویند برو زیستشناس بشو و... درسهای ما نباید حفظی باشد، باید فکر کنیم با کمک ادیان مختلف، به شاگرد کمک کنیم؛ البته در ایران نمیدانم مساله چگونه است.

من میدانم که در آمریکا کار ما بشتر نیست و این سازمان، عملش برخلاف هدفی است که دارد. انسان اگر بخواهد به علم حقیقی برسد از دانشگاه هیچ چیزی را یاد نمیگیرد؛ باید طلبی داشته باشد و خودش را فدا کند و سعی نکند که در مرحله اول به دنبال کاری برود. در واقع، سیستم قدیمی مدارس علوم اسلامی، چنین چیزی بوده است. در دانشگاههای جدید ما به علم حقیقی نمیرسیم. باید طلب حقیقی باشد و عمر آدمی فدای آن طلب بشود.

نقدونظر: الآن هم حوزه علمیه و مدارس قدیم ما همین شیوه را دارند و مدرک نمدهند و عناوینی هم که مدهند براساس رشد علمی است (نه مدرک)؛ اگر برایش ملکه حاصل شود مگویند صاحب نظر است. به هر درجه‌ای که علم یاد گرفته، به همان درجه مردم به او رجوع میکنند و از او سؤال میکنند. اگر عالم نباشد ده تا مدرک هم همراه خودش آورده باشد، هیچ ثمری ندارد. برخی استدلال میکنند که این علوم یا ادیان، خودشان باید از خودشان دفاع کنند، نه این که مدرک بیاید از آنها دفاع کند. این بحثی است که خیلی جدی در حوزه‌های علمیه مطرح است و در کشور ما کشاکش شدیدی درباره آن وجود دارد. کشور ما هیچ نوع ارزیابایی

ندارد. هر فردی را بر اساس مدرک ارزیابی میکنند. عضو هیات علمی هم نمیتوانی باشی، مگر اینکه مدرکی ببری؛ هیچ راهی هم ندارد. این مساله شاید چیزی در حدود ده، دوازده سال است که در حوزه های علمیه هم به طور جدی مطرح شده است، که مدرک باشد یا نباشد. عدهای استدلال میکنند که در واقع، باید طلب باشد؛ یعنی چیزی نزدیک به استدلالهای ایوان ایلچ.

× علوم جدید، بیشتر حرفهای است؛ علم به مفهوم قدیم نیست. شوماخر مگوید در قدیم علم برای فهم بود، ولی علوم جدید برای سیطره و تسلط است. همیشه هدف خاص عینی دارد. هدف علوم جدید تصرف کردن در پدیدههای عالم است و فراموش میکنند که باید انسان هدف باشد؛ و برای این کار هم انسان شناسی به مفهوم سنتی و دینی کلمه لازم است. هر علمی برای خودش نظریه و هدف خاصی دارد که کمک میکند بهبود بشر؛ ولی کدام بهبود؟ بر پایه بشرشناسی جدید که خیلی بشریت را به رویههای وجودش؛ محدود میکند در حالی که در آیین کنفوسیوس، که تازه از الهیات بحث نمکنند، مبینیم که چقدر جنبههای اصلی انسان بودن را مطرح میکند و اگر برسیم به ادیان الهی، مبینیم که اسلام تا چه حد تکیه بر انسان میکند. در دین مسیحیتیا آیین هندو، که بر روی الهیات خیلی تکیه دارد، مبینیم که اصل مطلب به کلی فراموش شده و تمام کوششهای علوم جدید برای امور ثانوی است و امور اصلی را در نظر نمیگیرند و نمیتوانند بگیرند. چرا که از این علمها چنین امری ساخته نیست.

نقدونظر: یعنی جهان بینی علم چنین محدودیتی دارد؟

× بله، محدودیتشدیدی دارد.

نقدونظر: انسان شناسی از درون دین باید باشد یا از بیرون دین؟

× اگر بخواهیم جواب بدهیم، باید بدانیم انسان کیست؛ من کیستم؟ به نظر من، در اسلام برای مسلمانان، توحید امر اعتقادی به معنی مسیحیت نیست، بلکه امری علمی و واضح است. در مسیحیت، اول باید ایمانی به پدیده مسیح باشد، ایمان به مسیحیت از چیزهای تاریخی است، بعد از راه تاریخ میتوانید ایراد بگیرید که مسیح واقعا مصلوب نیست، مسیح واقعا از طرف خداست و....

در اسلام توحید و کلمه «لاالهالاالله» واضح است؛ اگر کسی منصف باشد میپذیرد که این واضح است. وقتی مبینی کسی شرح مدهد «لاالهالاالله» را، همه میدانند، واضح است، روی همان پایه توحید است که انسانشناسی به وجود میآید. اگر خدا هست و خدا انسان را خلق کرده، پس انسان کیست؟ پس شناخت انسان بدون شناختخدا ممکن نیست و شناختخدا بدون شناختن انسان ممکن نیست؛ این دوتا با هم است. «من عرف نفسه فقد عرف ربه» این موضوع را مبرساند. قرآن خطاب به کیست؟ خطاب به انسان است. انسان باید قرآن را بفهمد تا خدا با او حرف بزند. هر چه قرآن را بهتر بفهمی هم خدا را بهتر مفهمی و هم خودت را. این که سنتگراها مگویند قصد الهی باید داشته باشید، به این دلیل است که تمام ادیان متفقند. بزرگان آمدهاند که ما را به مقام اشباع برسانند (مثل بودا)؛ که برسد به آنچه دیده است؛ به یگانگی مطلق، تقریباً.

نقدونظر: کسی که به عقل فعال متصل شود، میتواند این مسائل را مطرح کند.

× به قول فلاسفه، به عقل فعال باید متصل باشد. اشکال کار این است که چون ما از منظر علوم جدید به عالم نگاه میکنیم، باید از پایین شروع کنیم و برویم بالا. ولی نمیتوانیم خیلی بالا برویم. علوم جدید به هیچ عنوان نمیتواند قبول کند که خدایی هست. در علوم قدیم، چه اسلام و چه ادیان دیگر، از مبدا شروع میکردند و مآمدمند پایین.

دین، اسلام، سنت، این است که «خلق الله آدم علی صورته». فرق بین علوم جدید و قدیم این است که انسان جلوه حق است. علوم جدید مگوید خدا ساخته عقل بشر است. این همان حرف ابنعربی است که مگوید «اله معتقد». هر کسی خدای ساخته عقل خودش را عبادت میکند. تجلی اصلی وحی زمانی است که انسان، طبق آن خدای خودش را بسازد. در علوم جدید، من اصل است و انسان مفهمد که من نمیتوانم او را بفهمم. او ساخته من است و او فرع خیال من است.

تبلیغات



(<http://conf-shams.ir>)



(<http://www.ihcs.ac.ir/fa/news/18005>)



(<http://www.ihcs.ac.ir/fa/news/17498>)

فراخوان ثبت نشریات در پرتال جامع علوم انسانی

(/http://ensani.ir/fa/page/3)

آرشیو

۴۱	آرشیو شماره ها:
✓	سال ۱۳۹۷ (۳)
✓	سال ۱۳۹۶ (۴)
✓	سال ۱۳۸۹ (۲)
✓	سال ۱۳۸۸ (۴)
✓	سال ۱۳۸۷ (۲)
✓	سال ۱۳۸۶ (۲)
✓	سال ۱۳۸۵ (۲)
✓	سال ۱۳۸۴ (۲)
✓	سال ۱۳۸۳ (۲)
✓	سال ۱۳۸۲ (۲)
✓	سال ۱۳۸۰ (۲)
✓	سال ۱۳۷۹ (۱)
✓	سال ۱۳۷۸ (۲)
✓	سال ۱۳۷۷ (۲)

- ✓ سال ۱۳۷۶ (۲)
- ✓ سال ۱۳۷۵ (۳)
- ✓ سال ۱۳۷۴ (۳)
- ✓ سال ۱۳۷۳ (۱)

© کلیه حقوق متعلق به پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی می باشد.
توسعه و طراحی: (A.C.A CO (<http://aca.ir>)